

## Evolution of Chiasmus in Ancient and west middle Iranian texts

Abolghasem Esmacelpour\*

Hosein Mostafavi Kashani\*\*

### Abstract

chiasmus is a literary figur that has been used in Vedic texts, Old Iranian texts (Old Persian Inscriptions, Old Avesta and Young Avesta), and West Middle Iranian texts (Zoroasterian and Manichaen texts and inscriptions). Chiasmus is a reversal of grammatical structures in successive phrases or clauses. chiasmus has been compared with "tard-o-aks" and "Tašāboh-olatrāf" or "tasbīq" in Persian literature. "tard-o-aks" is an example of Chiasmus. Some of examples of "Tašāboh-olatrāf" can be regarded as Chiasmus. Chiasmus has been continued in Iranian literature in Old, middle and new age (=persian literature), although there is not the exact equivalent for that in Persian rhetoric.

**Keywords:** "qalb-i-nahvī" "chiasmus" "tašāboh-ol-atrāf" "tasbīq" "tard-o-aks"

---

\* Professor of Ancient Iranian Culture and Languages, Shahid Beheshti University,  
Esmailpour2@yahoo.com

\*\* PhD Student in the Field of Ancient Iranian Culture and Languages, University of Tehran (Corresponding Author), hmk1368@gmial.com

Date of receipt: 1/9/1398, Date of acceptance: 14/11/1398

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## تحول صنعت قلب نحوی در متون ایرانی باستان و میانه غربی

ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق\*

حسین مصطفوی کاشانی\*\*

### چکیده

یکی از صنایع ادبی به‌کاررفته در متون ودایی، متون ایرانی باستان (کتیبه‌های فارسی باستان، اوستای متقدم، و اوستای متأخر)، و متون ایرانی میانه غربی (متون زردشتی، مانوی، و کتیبه‌ها) صنعت ادبی قلب نحوی است. صنعت قلب نحوی وارونه‌سازی ساختارهای دستوری در عبارات یا بندهای پیاپی است. این صنعت را با صنعت طردوعکس و نیز صنعت تشابه‌الاطراف در بلاغت فارسی مقایسه کرده‌اند. طردوعکس یکی از نمونه‌های قلب نحوی است. برخی از مثال‌های تشابه‌الاطراف می‌تواند نمونه قلب نحوی به‌شمار آید. صنعت قلب نحوی در ادبیات ایرانی دوران باستان، میانه، و نو (فارسی دری) استمرار توالی داشته است. هرچند هیچ‌یک از اصطلاحات بدیع فارسی معادل دقیق آن نیست. **کلیدواژه‌ها:** صنعت ادبی قلب نحوی، کیاسموس، تشابه‌الاطراف، تسبیغ، طردوعکس.

### ۱. مقدمه

قلب نحوی یکی از صنعت‌های به‌کاررفته در متون ایرانی باستان و ایرانی میانه است. در این صنعت، واژه‌ها و ساختارهای دستوری تکرار می‌شوند، اما در ترتیب واژه‌ها دگرگونی رخ می‌دهد. در نمونه‌های بسیاری، قلب نحوی در عبارات متوازی روی می‌دهد. در این موارد

\* استاد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه شهید بهشتی، Esmailpour2@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

hmk1368@gmial.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۴

واژه‌های به‌کاررفته در دو یا چند جمله عبارت از لحاظ واژگانی یا نحوی با هم قرینه و پیوسته‌اند، اما چینش آن‌ها با هم تفاوت دارد. در نمونه‌هایی دو واژه که از لحاظ نحوی یا معنایی با هم تناسب دارند، در پایان جمله نخست و آغاز جمله دوم می‌آیند و یا یکی در آغاز جمله نخست و دیگری در پایان جمله دوم می‌آید. در این صنعت ادبی ممکن است جمله‌ای تنها با وارونه‌شدن چینش واژه‌ها تکرار شود یا دو جمله متفاوت اما متقارن (که اجزای آن با هم تناسب نحوی دارند) با چینش وارونه از پی هم آیند.

صنعت قلب نحوی در متون ودایی، متون ایرانی باستان مانند *اوستای متقدم* و متأخر یا کتیبه‌های فارسی باستان، متون ایرانی میانه غربی مانند متون فارسی میانه زردشتی و پهلوی اشکانی کتیبه‌ای، و متون پارتی و فارسی میانه مانوی به‌کار رفته است. به این ترتیب، می‌توان گفت این صنعت ادبی در ادبیات ایرانی دوران باستان و میانه استمرار و توالی داشته است. صنعت قلب نحوی را در ادبیات فارسی به مقولات تقدیم و تأخیر، تکریر، صنعت قلب، عکس، و تصالب‌الکلام مربوط دانسته‌اند (رادفر ۱۳۶۸: ۱۲۷۴). هم‌چنین در بلاغت فارسی آن را با صنعت تشابه‌الاطراف یا تسبیغ مطابقت داده‌اند (داد ۱۳۸۵: ۳۴۶-۳۴۷). علاوه‌بر آن، میان قلب نحوی و صنعت طردو عکس یا تبدیل و عکس نیز تشابه و تداخلی به‌چشم می‌خورد. برای دریافتن چگونگی استمرار صنعت قلب نحوی در ادب ایرانی از دوران باستان تا نو (ادب فارسی) باید به مقایسه تعریف قلب نحوی و صنایع یادشده در ادب فارسی و نیز مقایسه شواهد قلب نحوی در ادب ایرانی باستان و میانه، با شواهد آن دو صنعت در بلاغت فارسی، پرداخت.

## ۲. متن

در واژه‌نامه‌های اصطلاحات ادبی از صنعت قلب نحوی این‌گونه سخن گفته‌اند:  
کیاسموس (یونانی: متقاطع) وارونه‌سازی ساختارهای دستوری در عبارات یا بندهای پیاپی است. مانند این نمونه از کتاب *پوچی آرزوهای انسان* اثر دکتر جانسون:

By the day the frolic, and the dance by night.

”در روز شادمانی، و پایکوبی در شب“.

و این نمونه از کتاب *جستاری درباره آدمی* (دفتر نخست) اثر پوپ:

His time a moment, and a point his space.

”زمانش لحظه‌ای، و نقطه‌ای مکانش“.

تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۳۵

این صنعت به صنعت مقابله مربوط است. نیز بنگرید به: طرد و عکس، قافیه، و جمع (Cuddon 2013: 119).

کیاسموس (مأخوذ از اصطلاحی یونانی برای حرف X یا متقاطع) عبارت است از دو عبارت یا بند که در نحو متقارن‌اند، اما چینش واژه‌های مطابق در آن‌ها وارونه است. در این سطر از الکساندر پوپ فعل در جمله نخست مقدم است و در جمله دوم فعل پس از عبارت قیدی آمده است:

Works without show, and without pomp presides.

«کار می‌کند بی‌نمایش، و بی‌کروفر فرمان می‌راند».

تقاطع گاه با نغمه حروف و دیگر شباهت‌ها در طول و حروف تشکیل‌دهنده واژه‌ها تقویت می‌شود؛ مانند عبارت موجز پوپ درباره سرنوشت مشترک عشوه‌گران پس از ازدواج:

A fop their passion, but their prize a sot.

«جلف است شورشان، پاداششان حماقت است».

در کتاب *یک خلبان ایرلندی مرگش را پیش‌بینی می‌کند* (۱۹۱۹) اثر و. ب. بیتس در وارونه‌سازی جایگاه یک عبارت کامل خود را نشان می‌دهد:

The years to come seemed waste of breath, A waste of breath the years behind.

«سال‌های پیش‌رو اتلاف عمر می‌نمود، و اتلاف عمر بود سال‌های گذشته».

برای یادآوری این‌که همه صنایع ادبی در نثر نیز هم‌چو شعر به‌کار می‌روند، نمونه‌ای از کیاسموس در جایگاه دو صفت را از کتاب *دفاع از شعر* (۱۸۲۱) اثر شلی می‌آوریم:

Poetry is the record of the best and happiest moments of the happiest and best minds (Abrams 2009: 314-315).

«شعر عبارت است از ضبط بهترین و شادترین لحظات شادترین و بهترین اندیشه‌ها».

کیاسموس (یونانی: متقاطع) یک عبارت متوازن است که چینش جزء دوم آن وارونه چینش جزء نخست است. یک نمونه که در آن واژه‌های یک‌سان به‌کار رفته است (کالریج):

Flowers are lovely, love is flowerlike.

«گل‌ها دوست‌داشتنی‌اند، عشق مانند گل است».

این صنعت در یونانی مکرر به کار رفته است. در این نمونه از شعر الکساندر پوپ کیاسموس (قلب نحوی) با استعارهٔ ترکیبی آمیخته است:

See Pan with flocks, with fruits Pomona crowned (Shipley 1953: 52).

«بنگر به پان با رمه‌ها، با میوه‌ها پامونا تاج بر سر نهاده است».

باید دریافت که هدف نویسندگان و شاعران از به‌کارگیری چنین شیوه‌ای چه بوده است.

بیش‌تر آن‌چه در زبان‌های گوناگون در کتاب‌ها و مقالات مربوط به نحو یا سبک‌شناسی، دربارهٔ قلب نحوی نوشته شده، به جای ارزش و خویش‌کاری آن، به جنبهٔ صوری و ظاهری این پدیدهٔ مهم پرداخته است. حتی تصورش هم دشوار است که چرا نویسندگان نوشته‌های خود را با مواردی هم‌چو قلب نحوی یا دست‌کاری چینش واژه‌ها آشفته کرده‌اند! نباید پنداشت انگیزه‌های وزنی، روانی، و نحوی که نویسنده را به سوی قلب نحوی می‌کشاند، به‌تمامی درک شده و به‌گونهٔ خرسندکننده‌ای از هم قابل‌تشخیص‌اند. در هر حال روشن است که قلب نحوی تنها یک نمودار بلاغی نیست. قلب نحوی در گفتار عامیانه نیز آشناست. در گفتار عامیانه، در توالی ساختارهای مشابه، در رشته‌ای از چینش بسیار معمول واژه‌ها، هرگونه انحراف از گونه‌های تثبیت‌شده و دگرگونی‌های غیرمنتظره در چینش عناصر به جلب توجه شنونده و تأکید بر اهمیت مطلب می‌انجامد. آن نویسندگانی که روی دادن قلب نحوی را غالباً به ساختار جملهٔ متوازن متقارن متکی دانسته‌اند، از این جهت برحق‌اند که قلب نحوی در بسیاری از نمونه‌ها، در قطعه‌های متوازی رخ می‌نماید، و به‌عنوان گونه‌ای دگرگونی عمل می‌کند. در این قطعات راه‌های بسیار درخوری برای بیان تضادها هست. هرچند که قلب نحوی گاه در موقعیت‌های دیگر یافت می‌شود که ربطی به ساختارهای متوازن دوگانه ندارد. در گفتار عامیانه با برهم‌زدن چینش واژه‌ها، انگاره‌ای که از جمله برداشت می‌شود، با نیروی بیش‌تری بیان می‌شود. این روند آن‌گاه که یک‌نواختی را خشتی یا دچار وقفه می‌کند، به‌طور ذاتی به دگرگونی می‌گراید (Gonda 1959: 109).

این صنعت ادبی در متون ودایی بسیار به کار رفته است. نخست باید به آن نوع قلب نحوی پرداخت که در آن دو واژهٔ یک‌سان به کار برده می‌شوند. این جملات با توالی (الف ب ب الف) بیان می‌شوند و در ادب مانترهٔ ودایی نمونه‌های پرشماری دارند (ibid.: 110):

dévāḥ pítarah pítaro dévāḥ, yó ásmi só asmi (ĀV. 6. 123. 3).

«ای ایزدان! ای پدران! ای پدران! ای ایزدان! او که منم، او منم!»

تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۳۷

áganma svāḥ svār aganma (16. 9. 3).

«آمده‌ایم به روشنای آسمان، به روشنای آسمان آمده‌ایم.»

ویژگی مهم قلب نحوی دگرگونی در چینش واژه‌ها و ساختار جمله است و این، برخلاف دیگر مصادیق، «تکرار» (برای نمونه تکرار عبارات متقارن) است که در آن‌ها چینش واژه‌ها و ساختار جمله دست‌نخورده می‌ماند. این جابه‌جایی واژه‌ها ممکن است گاه در سخن تکرار شود و عمل متقابل را بیان کند و در خدمت برجسته‌کردن انگاره باشد (Gonda 1995: 112):

uṣā devī vācā saṃvidānā, vāg devy uṣāsā saṃvidānā (ĀV. 16. 6. 5).

«کاش ایزدبانو اوشس با سخن و ایزدبانوی سخن با اوشس (جادوگران را) نابود کنند.»

گاه قلب نحوی با تکرار مورب همراه است:

yád ántaram tād bāhyam, yád bāhyam tād ántaram (ĀV. 2. 30. 4).

«آنچه درون است به بیرون و آنچه بیرون است به درون.»

گاه دو انگاره متضاد بی‌درنگ از پی هم می‌آیند تا تضادشان برجسته شود (Gonda 1959: 120):

páśyanti tvé na tvé paśyanty enām (ĀV. 8. 9. 9).

«برخی دیدندش، برخی ندیدندش.»

نمونه‌ای از برشمردن واژه‌های مشابه (Gonda 1995: 121):

ámukthā yáḥsmād duritád avadyád druháh páśād grāhyās códamukthāḥ (ĀV. 2. 10. 6).

«رسته‌اید از بیماری، از دشواری، از ننگ، از دام دروج رسته‌اید.»

در یک نمونه جالب توجه دو گروه اسم در میان عبارت جای گرفته‌اند، در حالی که عبارت دعایی «ای کاش بیاید»، در پیش و پس آن‌ها تکرار شده است:

éhá yātu várunah sómo agnir | bṛhaspátir vásubhir éhá yātu (ĀV. 6. 73. 1).

«کاش بیاید ورونه، سومه، آگنی؛ بریهسپتیر با نیکی‌ها کاش بیاید.»

نمونه دیگر:

ásitaṃ te praláyanam ásthānam ásitam táva (ĀV. 1. 23. 3).

«تاریک است جای آرمیدنت، جای تاریک است.»

یک نمونه خوب از دو نیم‌بند که با یک‌دیگر متقارن‌اند و در آن‌ها قلب نحوی به‌کار رفته است:

utá devā ávahitaṃ | dévā ún nayathā púnaḥ | utágaś cakrúṣaṃ devā | dévā jīváyathā púnaḥ (ĀV. 4. 13. 1).

در سرودی از ریگ‌ودا که در آن واژه *índram* بارها تکرار شده است، فعلی که در هر چهار «پاده» مشترک است، تنها یک بار در پایان چهارمین پاده ذکر شده است. در پاده دوم واژه *índram* دو بار به‌کار رفته است، باز هم در آغاز و در پایان پاده.

*índram páre 'vare madhyamása índram yántó 'vasitāsa índram, índram kṣiyánta utá yúdhyaṃānā índram náro vājayánto havante* (RV. 4. 25. 8).

«اینده را بالاترین و فروترین و آنان که میان این دویند، اینده را آیندگان و ساکنان، اینده را، اینده را آنان که نیروی خود نشان دهند چون به نبردشان انگیزند، اینده را مردان نیرومند به یاری خوانده شوند.»

تکرار واژه‌ای از جزء نخست عبارت در جزء دوم هم‌راه با قلب نحوی از راه‌های تأکید بر بخش مهم‌تر جمله است. نمونه‌ای از ریگ‌ودا:

*ví vṛkṣān hanti utá hanti rakṣásaḥ* (RV. 5. 83. 2).

«درختان را نابود کنند و نابود کنند دیوان را.»

قلب نحوی بی‌گمان گاه برای برجسته‌کردن دو واژه مکمل به‌کار گرفته می‌شود. نمونه‌ای از آتروه‌ودا:

*mā no vidan vivyādhino mó abhivyādhino vidan* (ĀV. 1. 19. 1).

«کاش نیابندمان رسوخ‌کنندگان، کاش نفوذکنندگان نیابندمان.»

*agnir ivaitu pratikūlam anukūlam ivodakām* (ĀV. 5. 14. 130).

«کاش چو آتش این رَوَد، کاش سرازیر شود چو آب.»

*yó no dipsád ádipsato | dípsato yás ca dípsati* (ĀV. 4. 36. 2).

«چه ما به زیان نکوشیم، چه ما به زیان کوشیم.»

گاه دو فعل از پی هم می‌آیند تا توالی کردار را برجسته کنند. در توصیف ایزد «سویتری» آمده است (Gonda 1995: 124):



تحويل صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۳۹

ápāmivām bádhatē véti sūryam (RV. 1. 35. 9).

«رنج را دور دارد، به جنبش آرد خورشید را».

گاه دو واژه‌ای که در میان عبارت (پایان جمله نخست و آغاز جمله دوم) کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، ضمیر موصولی‌اند. این پدیده بیش‌تر در ادب پساودایی به چشم می‌خورد (Gonda 1959: 124):

... tad yatra ... (RV. 7. 50. 4; 9, 111, 2).

... tad | yathā ... (RV. 4. 54. 4).

یک نمونه پیچیده‌تر (Gonda 1995: 125):

tvām agna ādityāsa āsyam | tvām jihvām śucayaś cakire kave (RV. 2. 1. 13).

«تو را ای آگنی! ایزدان دهانشان دانند، تو را روشنان زبانشان دارند ای فرزانه!»

دو زوج ādityāsa و śucayaś و jihvām در دو «پاده» تقسیم شده‌اند، حال آن‌که چینش آن‌ها وارونه یکدیگر است.

در سایر زبان‌ها نیز گرایش انکارناپذیری وجود دارد که در پایان یک دسته از عبارات هم‌شکل چینش واژه‌ها به هم بریزد. در ادب ودایی وزن شعر نمی‌تواند توجیه‌کننده برهم خوردن چینش واژه‌ها باشد (Gonda 1995: 126). نمونه‌ای از آتروه ود:

ejad ejad ajagrabham | cākṣuḥ prāṇām ajagrabham | āngāny ajagrabham sārva  
(ĀV. 4. 5. 4).

واژه sārva مؤکد شده است.

گاه چینش واژه‌ها در بخش دوم عبارت در هم می‌ریزد. در نمونه زیر، وزن شعر در دگرگونی چینش واژه‌ها مؤثر بوده است، باین حال آشکار است که در «پاده» نخست تأکید بر صفت «زرین» است، حال آن‌که در پاده‌های بعدی، تأکید بر موصوف‌ها، یعنی «پاروها و کشتی‌ها»، است:

hiranyāyāḥ pánthāna āsan | áritrāṇi hiranyāyā | nāvo hiranyāyīr āsan | yābhiḥ - ;  
(ĀV. 5. 4. 5).

«زرین بودند راه‌ها، نیز پاروها، و کشتی‌ها».

در نمونه‌هایی چینش واژه‌ها تنها در بخش سوم دگرگون می‌شود و در بخش چهارم به حالت طبیعی بازمی‌گردد. گاه تنها در بخش دوم چینش واژه‌ها دگرگون می‌شود. یک نمونه ریگ‌ودایی:

ápāma sómam amīṭā abhūma | aganma jyótir ávidāma devān (RV. 8. 48. 3).

«نوشیم سومه، جاودان گردیم، آییم به روشنایی، یایم ایزدان را».

در مواردی دو واژه که از لحاظ واژگانی یا معنایی هم‌ردیف‌اند، در میان عبارت به هم برمی‌خورند، که خود نمونه‌ای از گرایش به طول‌شدن سخن است. نمونه اوستایی:

yim zaotārəm staiata ahurō mazdā́ ašauua āsu. yasnəm bərəzi. gāθrəm yazata zaota  
āsu. yasnō bərəzi. gāθrō bərəzata vaca zaota ahurāi mazdāi zaota aməšanəm  
spəntanəm hō vāxš us auua raocā́ ašnaoṭ auua pairi iməm zaṃ jasaṭ vījasāt vīspāiš  
auui karšuuəṇ yāiš hapta (Yt. 10. 89).

آن زئوتر را ستود اهوره‌مزدای آشون (راست‌کار)، (آن زئوتر) تیزستایش بلندآواز را.  
ستود زئوتر تیزستایش بلندآواز به بانگ بلند، چو زئوتر برای اهوره‌مзда، چو زئوتر برای  
امشاسپندان. بانگ او به روشنی‌ها (آسمان) رسد، به این زمین آید، جدا جدا آید به  
هفت کشور.

گاه یک معنا یا مفهوم، با رشته‌ای از واژه‌ها بیان می‌شود که در معنا یک‌سان‌اند، اما  
چینش آن‌ها دگرگون شده است (Gonda 1995: 127). نمونه از ریگ‌ودا:

ugrā ugrābhir ūtībhiḥ (RV. 1. 7. 4. c).

«ای نیرومند! با نیرومند یاری‌ها!»

ugrābhir ugrotībhiḥ (RV. 1. 129. 5. c).

«با نیرومند - ای نیرومند - یاری‌ها!»

در مجموع می‌توان گفت که در نمونه‌های بسیاری از ادب هندی قلب نحوی در  
واحدهای نحوی یک‌سان و با دگرگونی چینش واژه‌ها رخ می‌دهد.  
نمونه‌های گاهانی:

aiiā mainiuuā varatā, yē drəguuā acištā vərəziiō, ašəm mainiiuš spēništō (Y. 30. 5).

«از میان آن دو مینو، آن دروند ورزیدن بدترین‌ها را (برگزید)، و اشه را (آن)  
مبارک‌ترین مینو».

aṭ kəhrpəm utaiiūtīš, dadāt ārmaitīš aṇmā (Y. 30. 7).

«کالبد را تویشی عطا می‌کند، آرمیتی جان را».

darəgəm drəguuōdəbiiō rašō sauuacā ašauubiō (Y. 30. 11).

«دروندان راست شکنجی دیرپا و سود آشونان (راست‌کاران) راست».

تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۴۱

miθahuuacā vā ərašuuacā vā vīduuā vā əuuīduuā (31. 12).

«دروغ گفتار یا راست گفتار، آگاه یا ناآگاه».

vaṇuhī ādā gaidī mōi ā. mōi rapā (Y. 49. 1).

«ای بخشش (تقسیم کردن) نیک! بیا برایم، برایم یاری کن!»

نمونه‌های گاهانی (جز نمونه آخر) (cited Humbach 1991: 109).

نمونه‌های /اوستای متأخر:

āṇḥam raiia xvarənaṇhaca/ āpō taciṇti frātaṭ. carətō/ xā paiti afrajiiamnā/ āṇḥam raiia  
xvarənaṇhaca/ zəmāda uzuxšiiēiṇti uruuarā/ xā paiti afrajiiamnā/ āṇḥam raiia  
xvarənaṇhaca/ vātō vānti dunmō. frutō/ xā paiti afrajiiamnā (Yt. 13. 14).

باشکوه و فرآنان (= فروهرهای پاکان) آب‌های فرارونده تازند در سرچشمه‌های  
کاستی ناپذیر؛ باشکوه و فرآنان از زمین رویند گیاهان در سرچشمه‌های کاستی ناپذیر؛  
باشکوه و فرآنان بادها وزند در میان ابرها در سرچشمه‌های کاستی ناپذیر.

āṇḥam raiia xvarənaṇhaca/ hāirišiš puθrē vərənuuainṭi/ āṇḥam raiia xvarənaṇhaca/  
huzāmītō zīzanəṇti/ āṇḥam raiia xvarənaṇhaca/ yaṭ bauuainṭi hacat puθrā (15).

باشکوه و فرآنان (= فروهرهای پاکان) زنان پسران را آبتن شونند؛ باشکوه و فر  
آنان (زنان) به زایش نیک زاینند؛ باشکوه و فرآنان است که (زنان) شونند پسر دار.

yaozəṇti vīspe karanō/ zraiiā vouru. kašaiia/ ā vīspō maiḍiīō yaozaiti (7).

برآشوبند همه کرانه‌های دریای وروکش، همه میانه آن برآشوبند.

āṇḥam raiia xvarənaṇhaca/ vīdāraēm zaraθuštra/ zəm pərəθβīm ahuraδātəm/ yəm  
masīmca paθanəmca/ yā barəθri paraoš sīrahe/ yā vīspəm ahūm astuuantəm/ baraiti  
jumca iristəmca/ garaiiasca yōi bərəzantō/ pouru. vāstrāṇhō āfəntō (9).

باشکوه و فرآنان (= فروهرهای پاکان) نگه می‌دارم ای زردشت زمین فراخ  
اهوره‌آفریده را، که بزرگ و پهن است، که برنده (دربدارنده) بسیار چیزهای زیباست،  
که همه جهان مادّی را برد (در بر دارد). مرده و زنده و کوه‌های بلند پرچراگاه پرآب را.

āsu. aspīm daḍāiti/ miθrō yō vouru. gaoiiaoiṭiš/ yōi miθrəm nōiṭ aiβi. družiṇti/  
razištəm pantəm daḍāiti/ ātarš mazdā ahurahe/ yōi miθrəm nōiṭ aiβi. družiṇti/  
ašaonəm vaṇuhīš sūrā spəntā frauuāšaiiō/ daḍāiti āsṇəm frazaiṇtīm/ yōi miθrəm nōiṭ  
aiβi. družiṇti (Yt. 10. 3).

تیزاسبی دهد مهر فراخ‌چراگاه آنان را که پیمان نشکنند. راه‌های راست دهد آذر  
اهوره‌مزدا آنان را که پیمان نشکنند. فروردین نیک نیرومند مبارک، اشونان دهد  
آزاده‌فرزندان آنان را که پیمان نشکنند.

در این نمونه فاعل در دو جمله نخست پس از مفعول و فعل، و در جمله سوم پیش از آن‌ها آمده است. افزون‌براین، مفعول در دو جمله نخست پیش از فعل و در جمله سوم پس از آن آمده است.

āaṭ yimō fraṣūsaṭ raocā ā upa rapiṣṣam (Vd. 2. 18).

«آن‌گاه جم به‌سوی روشنایی‌ها فرا شد، به‌سوی نیم‌روز.»

حرف اضافه ā مؤخر و حرف اضافه upa مقدم است. این مورد از قلب نحوی را در ترجمه فارسی نمی‌توان بازتاب داد.  
نمونه‌های فارسی باستان:

tuva kā hya apara yadimaniyāiy šiyāta ahaniy jīva utā marta artāvā ahaniy ... (XPh. 46-48).

«تو که در آینده (آیی)، اگر اندیشی، شاد باشم زنده و مُرده ارتاون (پیروِ ارته/اشه) باشم...»

asabāra uvāsabāra amiy. / 9anuvaniya u9anuvaniya amiy. / utā pastiš utā asabāra/ārštika amiy uvārštika (DNb. 41-44).

«اسب‌سوار، نیک اسب‌سوارم. کمان‌دار، نیک کمان‌دارم (چه پیاده چه سواره).  
کمان‌دار، هستم نیک کمان.»

نمونه‌های فارسی میانه زردشتی:

ōy weh kē nē wēnēd ān wīdrafiš jādūg ka āyēd ud razm tāzēd ud wināh kunēd ud ōzanēd tahm spāh-bed zarēr ī tō brād, u-š bārag be barēnd ān syā āhanēn sumb ī zarēr bārag (AYZ. 48).

او به که نبیند ویدرفش جادو را آن‌گاه که آید و رزم تازد و گناه کند و اوژند تهم سپاه‌بد زیر را که برادر توست، و باره‌اش برند، آن سیاه آهنین سنب را که باره زیر است.

pēš az ān kē astwīhād abar rasēd, ud wāy ī wattar abar ō kirb nišīnēd, ud wišōbišn ī kālbod, ōš ud wīr ud bōy ud gyān az kālbod judāg kunēd (HDM. 3).

پیش از آن‌که استویهاد ابر رسد، و وای بدتر بر پیکر نشیند، و آشفتن کالبد، هوش و ویر و بوی و جان از کالبد جدا کند.

tuxšāg bawēd ud kirbag handōzēd ud az xwēškārīh be nē warded, wīdwar bawēd pad baxt (HWF).

کوشا بوید و کرفه (ثواب) اندوزید و از خویش‌کاری بنگردید، بردبار باشید به بخت.

تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۴۳

نمونه پهلوی اشکانی کتیبه‌ای:

xwadāw ahēm ud dārām šahr (ŠKZ. 1).

«خداوندگارم و دارم شهر».

نمونه‌های مانوی:

در نمونه‌هایی قلب نحوی در ساختار متقارن روی داده است:

(آ) یک سرود پهلوی اشکانی، درباره شاهزاده تاریکی و دوزخ:

zāyēnd ēw-bid, ud bid wigānēnd (am, 6: 97).

«زاینده یک‌دگر را و دگر بار برافکنند» (اسماعیل پور ۱۳۸۶: ۲۱۳).

(ب) یک سرود پهلوی اشکانی:

niyōšāh, bay, man wendišn, u-m ray nimastīg ud wendār-om padyīrwāh (bn, 1: 119).

«بشنو ای خداوند نیایشم را، و در زمان لابه و نیایشم بپذیر!» (بنگرید به

همان: ۲۵۰).

(پ) یک سرود پهلوی اشکانی در ستایش عیسی درخشان، که ترجمه از زیور مانی است:

hambārom amāh čašm pad istāyišn, ud dahan pad paywahišn wiyābom (bu, 1: 125).

«انباریم چشممان به ستایش، و دهان به نیایش گشاییم» (بنگرید به همان: ۲۵۸).

در این دو جمله واژه‌های cašm و dahan از لحاظ معنا به هم مربوطاند و دو اسم مصدر istāyišn و paywahišn هم از لحاظ معنا و هم از نظر مقوله و ساخت دستوری، با هم قرینه‌اند. پیش از هر دو اسم مصدر حرف اضافه pad آمده است. به این ترتیب، با عبارتی متقارن روبه‌رویم که در آن قلب نحوی رخ داده است.

(ت) یک سرود پهلوی اشکانی، از مجموعه bāšāh dārubadagīftīg (سرودهای «بردارکردگی»)، درباره عیسی مسیح:

padmōžād padmōžan u-š pusag pad sar awistād (byc, 3: 130).

«پوشاندند جامه و بساک (تاج گل) بر سر نهادند» (بنگرید به بهار و اسماعیل پور

۱۳۹۴: ۳۵۹).

مفعول جمله نخست که پس از فعل آمده است (padmōžan) و مفعول جمله دوم که

پیش از فعل جای گرفته است (pusag) از لحاظ معنا به هم مربوطاند.

ث) یک سرود پهلوی اشکانی:

wāžēd kādūš kādūš, āmen āmen zaxsēd.

zaxsēd žīrtf rōšan, wyāwarēd wyāwār pawāgēn (ax, 1:107).

«گویند کُدوس کُدوس، آمین آمین خروشید!»

«نوازید روشنی زیرکی، پاسخ دهید پاسخ پاک!» (بنگرید به اسماعیل پور ۱۳۸۶: ۲۲۹).

در جمله نخست واژه kādūš پس از فعل دو بار تکرار شده است و در جمله دوم واژه āmen پیش از فعل دو بار آمده است. این دو واژه از لحاظ معنایی به هم مربوطاند و هریک دو هجا دارند. به این ترتیب، با عبارتی متقارن روبه‌رویم که در آن قلب نحوی رخ داده است. اگر چینش واژه‌ها در هر دو جمله یک‌سان بود، عبارت مُسجع می‌شد.

ج) یک سرود پهلوی اشکانی، به نام garīw-žīwandagīg bāšāh (سرود نفس زنده):

drōd bawāh abar tu garīw, ud amāh-iz bawāh drōd (au, 1: 105).

«درود باد بر تو ای نفس، و بر ما نیز باد درود!» (بنگرید به همان: ۲۲۵).

جمله نخست با عبارت drōd bawāh آغاز شده است و جمله دوم با وارونه آن، یعنی عبارت bawāh drōd پایان پذیرفته است. در این دو جمله، دو ضمیر شخصی منفصل tu و amāh با هم قرینه‌اند.

چ) یک سرود پهلوی اشکانی:

bōžād buxtagān, andraxtagān andrēnjād (bk, 1: 118).

«بوختند بُختگان، محکومان محکوم شدند» (بنگرید به همان: ۲۴۷).

در این نمونه کم‌یاب که فعل جمله نخست در آغاز آن و فعل جمله دوم در پایانش آمده، دو فعل از لحاظ معنایی متضادند. ضمن این که هریک از این دو جمله دو واژه بیش‌تر ندارد: فعل و مفعول. این دو مفعول با فعل خود هم‌اشتقاق‌اند و متضاد یک‌دیگر نیز هستند. این یک نمونه درخشان از به‌کار بستن قلب نحوی در عبارتی متقارن به‌شمار می‌رود که به جناس اشتقاق نیز آراسته است.

ح) یک «نوشتۀ جدلی ضد بت‌پرستان»، به زبان فارسی میانه:

ud abar nām ī kadag, yazdān was bawēnd, dawēnd wasān (dl, 5: 182).

«و بر نام کده، ایزدان بس بوند، دوند بسیاران.»

تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۴۵

جمله نخست به فعل پایان می پذیرد و جمله دوم با فعل آغاز می شود. پیش از فعل جمله نخست، واژه *was* و پس از فعل جمله دوم، واژه *wasān* آمده که به تقارن دو جمله انجامیده است.

اگر چینش واژه‌ها در هر دو جمله یکسان بود، عبارت مُسجع می شد.  
(خ) یک سرود پهلوی اشکانی، درباره شاهزاده تاریکی و دوزخ:

wazēd pad bāzūr wādēn aβdēn o pad parrag snāzēd čawāyōn ābēn (am, 3: 96).

«پرواز کند به بال به آیین بادین (= پرنده)، به پره شنا کند چو آیین (= آبی)»  
(بنگرید به همان: ۲۱۲).

اگر چینش واژه‌ها در هر دو جمله یکسان بود، عبارت مُسجع می شد.  
(د) یک سرود پهلوی اشکانی به نام *mwqrnyg bāšā* (سرود مُغرانی):

در این نمونه بسیار جالب دو عبارت چهار جمله‌ای از پس هم آمده‌اند که جملاتشان به ترتیب با یکدیگر قابل تطبیق‌اند. جملات نخست دو عبارت مضمون و ساختی مشابه دارند، اما چینش واژه‌ها در آن‌ها متفاوت است:

جمله نخست عبارت نخست: موصوف + صفت + فعل اسنادی؛  
جمله نخست عبارت دوم: صفت + فعل اسنادی + موصوف.

جملات دوم و سوم و عبارت نیز مضمون، ساخت مشابه، و چینش متفاوت دارند. جملات دوم هر دو عبارت با *cē* آغاز شده‌اند. در هر دو عبارت فعل جمله دوم در پایان و فعل جمله سوم در آغاز آمده است. در هر دو عبارت، جملات دوم و سوم یک جمله واحدند که در آن‌ها تنها چینش واژه‌ها متفاوت است.

جمله چهارم عبارت نخست به فعل پایان می پذیرد، حال آن‌که در جمله چهارم عبارت دوم فعل در آغاز جمله پس از *ku* آمده است.

abžīrwānag išnōhrag hēm, čē až bābēl zamīg wisprixt hēm. wisprixt hēm až zamīg bābēl. ud pad rāštīft bar awištād hēm. srāwag hēm abžīrwānag\_čē až bābēl zamīg franaft hēm. franaft hēm až zamīg bābēl, ku xrōsān xrōs pad zambūdīg (CV, 21: 162).

شاگرد سپاس گزارم، که از بابل زمین شکفتم، شکفتم از زمین بابل. و به دروازه راستی ایستادم. جوان شاگردم، که از بابل زمین پیش رفتم، پیش رفتم از زمین بابل. که خروشم خروش بر زمین (بنگرید به همان: ۳۱۴).

ذ) یک سرود پهلوی اشکانی:

srēšišn čē andēšišn kirbag ud bazag wižchā, ud wiwadā ēw až bidān (az, 1: 109).

«آمیزش اندیشه کرفه و بزه را آموز، و تمیز ده یکی را از دگری!» (بنگرید به همان: ۲۳۱)

ر) یک سرود پهلوی اشکانی، درباره «نریسه‌ایزد و آرخن‌ها (دیوان بزرگ)»:

padmōžēd harwīn dīdan o pad was bāwag āžayēd (ao, 5: 99).

«پوشد همه دیدار (چهره)، به بس دانه باز زاده شود» (بنگرید به همان: ۲۱۵).

ز) یک سرود پهلوی اشکانی، در ستایش پدر بزرگی:

ālīf naxwēn tu xwadāy, ud tā istomēn pad tu angad o ud būd ispur tu kām kirbag (ak, 2: 94).

«الف نخستین تو (بی) خدای! و تاء پایان به تو انجامید، و شد کامل کرفه کامت!» (بنگرید به همان: ۲۰۸).

این صنعت را با صنعت تشابه‌الاطراف یا تسبیغ در ادب فارسی مقایسه کرده‌اند: عکس نحوی، تشابه‌الاطراف، تسبیغ، قلب نحوی: بنیان این صنعت بلاغی نیز مانند تکرار نحوی بر قرینه‌سازی نحوی استوار است، اما ترتیب اجزای نحوی قرینه در گروه‌های تکراری عکس یک‌دیگر قرار می‌گیرند؛ برای نمونه در تکرار نحوی گفته می‌شود: من و او با هم بیرون رفتیم، من و او به دیگران درود گفتیم، من و او به پیش‌باز آینده ساختیم. همان‌گونه‌که پیداست، سه جمله قرینه ساختار مکرر دارند: نهاد مکرر + مفعول / وابسته فعلی / قید مکان + فعل. اما چنان‌چه این سه جمله به‌گونه‌ای قرار گیرند که جای اجزای جمله در هر گروه عکس قبلی بشود، عکس نحوی رخ می‌دهد: من و او با هم بیرون رفتیم، من و او به دیگران درود گفتیم، تاختم به پیش‌باز آینده من و او. در بلاغت فرنگی صنعت chiasmus (مشتق از زبان یونانی به معنی متقاطع) نیز بر این‌گونه قرینه‌سازی معکوس استوار است. ... این قسم عکس نحوی با آنچه در بدیع پارسی تشابه‌الاطراف (تسبیغ) خوانده می‌شود برابر است:

دوباره باد بهار به باغ شد بی‌سپار، به باغ شد بی‌سپار نسیمی از هر کنار  
نسیمی از هر کنار شد آشکارا چو پار، شد آشکارا چو پار نوایی از مرغزار.  
از شعر معاصر با اندکی تصرف



تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۴۷

چرخ یک گاری در حسرت و اماندن اسب،  
اسب در حسرت خوابیدن گاری چی،  
مرد گاری چی در حسرت مرگ.

و در این بیت:

در پای کوی تو سر ما می توان برید      نتوان بریدن از سر کوی تو پای ما  
که عکس نحوی با عکس لفظی هم راه است. شاید بتوان این صنعت را عکس  
نحوی نیز نامید (به نقل از داد ۱۳۸۵: ۳۴۶-۳۴۷).

در ادب فارسی تشابه الاطراف یکی از انواع تصدیر به شمار می آید. تصدیر در لغت  
به معنای نوشتن عنوان و صدر نامه است. تصدیر انواع گوناگونی دارد که از آن‌ها می توان  
به رد الصدر إلى العجز، رد العجز إلى الصدر، رد الابتداء إلى العجز، رد الصدر إلى العروض،  
رد العروض إلى الابتداء، و رد العروض إلى العجز اشاره کرد (همایی ۱۳۸۶: ۶۷-۷۲؛  
شمیسا ۱۳۹۵: ۷۵-۷۷).

تشابه الاطراف و آن وقتی است که یکی از کلمات اواخر مصراع اول، در اوایل مصراع  
دوم، و یکی از کلمات اواخر مصراع دوم در اوایل مصراع سوم، و یکی از کلمات آخر  
مصراع سوم در اوایل مصراع چهارم و قس علی هذا تکرار شود:

ای ابر بهار، خار پرورده توست      ای خار درون غنچه، خون کرده توست  
ای غنچه، عروس باد در پرده توست      ای باد صبا، این همه پرورده توست

(سلمان ساوجی).

مجنون به هوای کوی لیلی در دشت      در دشت به جست و جوی لیلی می گشت  
می گشت همیشه بر زبانش لیلی      لیلی می گفت تا زبانش می گشت

(مشتاق اصفهانی).

در بیت اول و دوم عروض و ابتدا یکی هستند و علاوه بر این، در بیت دوم صدر و عجز  
نیز یک سان اند.

تشابه الاطراف در یک بیت:

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست      مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

(مسعود سعد سلمان).

در شعر زیر از رابعه، صدر و ابتدا یکی هستند و عروض و عجز شبیه هم:

کاشک تنم باز یافتی خیر دل      کاشک دلم باز یافتی خیر تن

چنان‌که قبلاً اشاره شد تکرار (و از جمله انواع تصدیر) در سبک خراسانی مستحسن است و در سبک عراقی تکرار به صورت جناس تام است و تصدیر چندان معمول نیست، مگر آن‌که با نکته‌ای همراه باشد:

سرّ سودای تو در سینه بماندی پنهان      چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم

(حافظ).

سرّ و راز، ترجمه یک‌دیگرست و هردو باهم تناسب پنهان دارند.

بیا به شام غریبان و آب دیده من بین      به سان باده صافی در آبگینه شامی

(حافظ).

شهر حلب در ساختن شیشه شهرت داشت (شمیسا ۱۳۹۵: ۷۷-۷۸).

قلب نحوی و تشابه‌الاطراف به هم شباهت دارند، اما یکی نیستند. در تشابه‌الاطراف مانند قلب نحوی واژه‌ای که در پایان جمله می‌آید، در آغاز جمله بعد تکرار می‌شود یا واژه‌ای با جایگاه برابر با آن می‌آید؛ اما در تشابه‌الاطراف برخلاف قلب نحوی الزامی در کار نیست که واژه‌های پیش و پس آن دو واژه تکراری یا هم‌مقوله که در میان عبارت به هم برخوردند، تکراری یا دارای جایگاهی یک‌سان باشند، هر چند ممکن است چنین باشد. برای نمونه در شاهد مثال‌های یادشده از مشتاق اصفهانی، مسعود سعد سلمان، و رابعه نه تنها در پایان مصراع نخست و آغاز مصراع دوم تکرار رخ داده، بلکه این تکرار در آغاز مصراع نخست و پایان مصراع دوم نیز دیده می‌شود. به‌دیگرسخن، هر قلب نحوی تشابه‌الاطراف است، اما هر تشابه‌الاطرافی قلب نحوی نیست. ضمن این‌که در تشابه‌الاطراف معمولاً تکرار (و نه هم‌مقوله‌بودن) واژه پایان جمله نخست و واژه نخست جمله دوم مدنظر است، حال آن‌که در بسیاری از موارد قلب نحوی هم‌مقوله‌بودن مورد توجه است.

تشابه‌الاطراف می‌تواند در نثر هم رخ دهد و آن تکرار سجع قرینه‌ای در آغاز قرینه بعدی است. نمونه از قرآن کریم:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ  
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا

يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ  
لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نور: ۳۵).  
الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَ  
الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ (نهج البلاغه: حکمت ۱۲۰).

تشابه‌الاطراف در نثر فارسی میانه زردشتی هم به کار رفته است. برای نمونه:

ud ēn-iz ēdōn kū az frahang ī nek xrad ī nek bawēd ud az xrad ī nek hōg ī nek bawēd  
ud az hōg ī nek xēm ī nek ud az xēm ī nek kunišn ī frārōn bawēd ud pad kunišn ī  
frārōn druz az gēhān be kard bawēd.

ēn-iz ēdōn kū az frahang ī wad xrad ī wad ud az xrad ī wad hōg ī wad ud az hōg  
ī wad xēm ī wad ud az xēm ī wad kunišn ī abārōn bawēd ud kunišn ī abārōn rāy druz  
andar gēhān wēš (DK6. c49-50).

این نیز چنین است که: از فرهنگ نیک، خرد نیک باشد و از خرد نیک، خوی نیک  
باشد و از خوی نیک، خیم نیک و از خیم نیک، کردار درست باشد و از طریق کردار  
درست، دیو از جهان دور کرده شود.

این نیز چنین است که: از فرهنگ بد، خرد بد و از خرد بد، خوی بد و از خوی بد،  
خیم بد و از خیم بد، کردار نادرست باشد و به سبب کردار نادرست، دیو در جهان  
بیش تر باشد (میرفخرایی ۱۳۹۴: ۲۲۷).

در ادب فارسی صنعت دیگری که با قلب نحوی قیاس شده صنعت طرد و عکس است:

آوردن دو کلام است به صورتی که منطوق اولی، مفهوم دومی را تقریر کند و بالعکس.  
طرد در لغت راندن است و عکس واژگونه کردن و در اصطلاح آن است که شاعر  
مصراع‌ی گوید که به تقدیم و تأخیر هر شطری از آن، مصراع دیگر پدید آید و به همین  
طریق شعر را به اتمام رساند و این نزدیک به معکوس است، الا آن که در معکوس  
کلمه به کلمه واژگونه می‌شود و این جا شطر شطر از مصراع معکوس می‌گردد  
(رادفر ۱۳۶۸: ۷۶۳).

در اصطلاح، بدیع صنعتی لفظی است که در آن گوینده کلام خود را در دو  
بخش (و اگر شعر است در دو مصراع، یا در دو پاره از یک مصراع) چنان بیاورد که  
برخی از اجزاء یکی در دیگری تکرار شود، یا جای آن‌ها تغییر یابد. این تکرار یا  
جابه‌جایی اگر معنی کلام را تغییر دهد، پسندیده تر است و آن را آراسته تر می‌کند؛ اما  
اگر تغییری در معنای آن حاصل نکند، نشان‌دهنده ضعف و سستی طبع مؤلف است  
(سعادت ۱۳۹۳: ۴۹۲).

طردوعکس که آن را تبدیل و عکس تنها نیز گفته‌اند، یکی از صنایع لفظی بدیع است؛ بدین قرار که مصراع اول را با تقدیم و تأخیر کلمات در مصراع دوم تکرار کنند. مثالش:

بوستان بر سرو دارد آن نگار دلستان      آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان  
گلستان باشد شکفته بر صنوبر ای عجب      بر صنوبر بس عجب باشد شکفته گلستان

(ذوالفقار شیروانی، به نقل از همایی ۱۳۸۶: ۷۳).

ممکن است این تبدیل را در یک مصراع انجام دهند:

چیره شد بر جوانیم پیری      قار شد شیر و شیر شد قارم

(مسعود سعد سلمان؛ به نقل از شمیسا ۱۳۹۵: ۸۰).

پارسی عکس، باش‌گونه‌کردن باشد و شعرا عکس مثال این بیت را خوانند:

بهری دارم، دارم بهری      پسری چابک، چابک پسری  
نبود هرگز، هرگز نبود      دگری چون او، چون او دگری  
به خطا کردم، کردم به خطا      سفری بی او، بی او سفری

(رشیدالدین وطواط ۱۳۶۲: ۸۶).

رادویانی، در ترجمان‌البلاغه، طردوعکس را به چند دسته تقسیم کرده است:

چو الفاظ و کلمات بیت را بازگردانند و لفظ اول را لفظ آخر گردانند، آن را عکس خوانند. و بود که این عمل اندر همه بیت بود، و بود که اندر همه مصراع باشد. و این عمل چو اندر بیت بود کامل خوانند، و چو اندر مصراع بود آن را مخرج خوانند، یعنی که ناتمام. و نکوتر آن کامل باشد. و عکس کامل و مخرج بر دو قسم است: و یک قسم را متهدای خوانند، و این آن بود که معنی اللفظ برنگردد به بازگردش؛ و دیگری را مجری خوانند، و این آن بود که معنی دیگر گردد (رادویانی ۱۹۴۹: ۹۶).

در قلب نحوی ممکن است یک جمله با چینش وارونه واژه‌ها تکرار شود و در این موارد با صنعت طردوعکس فارسی یکی است، اما قلب نحوی در مواردی که با کنارهم‌نشستن دو جمله متقارن (و نه تکراری) با چینش وارونه واژه‌ها پدید آید، هیچ ارتباطی با طردوعکس ندارد. ضمناً باید توجه داشت که فرهنگ‌های اصطلاحات ادبی بر این موضوع اتفاق نظر ندارند که تکرار یک جمله با چینش وارونه واژه‌ها (طردوعکس

تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۵۱

فارسی) مصداق قلب نحوی به‌شمار آید. برای نمونه کادن (Cuddon) طردوعکس را در مدخلی جداگانه ذکر کرده است:

طردوعکس (یونانی: تغییر یا دگرگونی متضاد): از تکرار واژه‌ها در بندهای پیاپی با چینش دستوری وارونه است. مانند این عبارت از دکتر جانسون در یکی از مقاله‌های او:

It ought to be the first endeavour of a writer to distinguish nature from custom, or that which is established because it is right from that which is right only because it is established.

این باید نخستین کوشش نویسنده باشد که طبیعت را از سنت بازشناسد، یا آنچه را تثبیت شده چون درست است، از آنچه که درست است چون تثبیت شده. (Cuddon 2013: 42-43).

آبرامز و شیپلی این صنعت را در مدخل‌های فرهنگ‌های‌شان نیآورده‌اند. تعریف شپلی از قلب نحوی (که نقل کردیم) به‌روشنی نشان می‌دهد که او صنعت طردوعکس را زیرمجموعه قلب نحوی به‌شمار می‌آورد. در ابتدای مقاله این نظرات را ذکر کردیم. شاهدمثال‌های گوندا از قلب نحوی در ود/ نشان می‌دهد که او نیز طردوعکس را از مصادیق قلب نحوی می‌داند. اگر قلب و نحو را از مصادیق قلب نحوی به‌شمار آوریم، باید گفت هر طردوعکس قلب نحوی است، اما هر قلب نحوی طردوعکس نیست.

### ۳. نتیجه‌گیری

در صنعت قلب نحوی واژه‌ها و ساخت‌های دستوری تکرار می‌شوند، اما در چینش واژه‌ها دگرگونی رخ می‌دهد. این صنعت در متون ودایی، اوستای قدیم و جدید، کتیبه‌های فارسی باستان، متون فارسی میانه زرشتی، پهلوی اشکانی کتیبه‌ای، متون پهلوی اشکانی، و فارسی میانه مانوی به‌کار رفته است. در بدیع فارسی هیچ اصطلاحی نیست که بتوان آن را معادل دقیق قلب نحوی دانست. دو صنعت تشابه‌الاطراف (تسیغ) و طردوعکس (عکس و تبدیل) به صنعت قلب نحوی مربوط‌اند. در تشابه‌الاطراف واژه‌ای در پایان جمله یا مصراع نخست می‌آید که در آغاز جمله یا مصراع بعدی تکرار می‌شود یا واژه‌ای هم‌مقوله با آن می‌آورند. تشابه‌الاطراف از این جهت با قلب نحوی شباهت دارد، اما برخلاف قلب نحوی در تشابه‌الاطراف الزامی نیست که واژه پایان جمله یا مصراع دوم تکرار واژه آغازی جمله یا مصراع نخست یا هم‌مقوله با آن باشد.

پس هر قلب نحوی تشابه‌الاطراف دارد، اما هر تشابه‌الاطرافی لزوماً قلب نحوی نیست. ضمن این‌که تشابه‌الاطراف معمولاً بر بنیاد تکرار است، نه هم‌مقوله‌بودن واژه‌ها از لحاظ نحوی؛ اما در قلب نحوی تکرار و تناسب نحوی هر دو مدنظر است. طردو عکس تنها تکرار جمله یا مصراع با چینش وارونه واژه‌ها را در بر می‌گیرد و شامل هم‌نشینی عباراتی غیرتکراری با تناسب نحوی و چینش وارونه واژه‌ها نمی‌شود. پس طردو عکس همواره قلب نحوی است، اما هر قلب نحوی‌ای طردو عکس نیست. به این ترتیب، می‌توان گفت صنعت قلب نحوی در ادب ایرانی از دوران باستان تا دوران نو (فارسی دری) استمرار و توالی داشته است، اما در بدیع فارسی اصطلاحی که دقیقاً معادل آن باشد، وجود ندارد.

### کوتاه‌نوشت‌ها

ĀV: Ātharva Vedā

AYZ: Ayādgar ī Zarērān

DK: Dēnkard

DNb: Darius, Naqš-i-Rustam, B

HDM: Handarz ī dānāgān ō mazdēsnañ

HWF: Handarz ī Wehzād ī Fārox-Pērōz

RV: Rg Vedā

ŠKZ: Šābuhr-Ka'be-yi-Zardušt

Vd: Vandīdād

Y: Yasna

Yt: Yašt

### کتاب‌نامه

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴)، *شعر در ایران پیش از اسلام*، تهران: بنیاد اندیشه اسلامی.  
اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *سرودهای روشنائی*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و نشر اسطوره.  
امریک، رونالد و ماریا ماتسوخ (۱۳۹۳)، *تاریخ ادبیات فارسی؛ ادبیات ایران پیش از اسلام*، ترجمه فارسی زیر نظر ژاله آموزگار، ج ۱۷، تهران: سخن.

تحول صنعت قلب نحوی در ... (ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق و حسین مصطفوی کاشانی) ۵۳

بویس، مری (۱۳۶۸)، «گوسان‌های پارتی و سنت‌های خنیاگری در ایران»، ترجمه مه‌ری شرفی، مجله چپستا، س ۷، ش ۶۶ و ۶۷.

بهار، مهرداد و ابوالقاسم اسماعیل پور (۱۳۹۴)، *ادبیات مانوی*، تهران: کارنامه.

تفضلی، احمد (۱۳۶۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: سخن.

تفضلی، احمد (۱۳۹۷)، *تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹ (سنجش این دونسک با متن‌های اوستایی همراه با واژه‌نامه پهلوی - فارسی)*، به‌کوشش ژاله آموزگار یگانه، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

داد، سیما (۱۳۸۵)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی*، تطبیقی و توضیحی، تهران: مروارید.

دادفر، ابوالقاسم (۱۳۶۸)، *فرهنگ بلاغی - ادبی*، تهران: اطلاعات.

رادویانی، محمدبن عمر (۱۹۴۹)، *ترجمان البلاغه*، به‌اهتمام و تصحیح و حواشی و توضیحات احمد آتش، استانبول: لکلیه الاداب بالجامعة الاستانبولیه.

رشیدالدین وطواط (۱۳۶۲)، *حدائق السحر فی اللدایق الشعر*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری، سنایی.

سعادت، اسماعیل (۱۳۹۳)، *دانش‌نامه زبان و ادب فارسی*، ج ۵، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۲)، *بیان*، تهران: میترا.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۴)، *معانی*، تهران: میترا.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۵)، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: میترا.

ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۸۷)، *یادگار زریران*، تهران: اساطیر.

مولایی، چنگیز (۱۳۸۲)، *بررسی فروردین یشت*، تبریز: دانشگاه تبریز.

مولایی، چنگیز (۱۳۹۲)، *آبان یشت؛ سرود اوستایی در ستایش اردوی سورا تا هید*، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۴)، *دینکرد ششم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

وامقی، ایرج (۱۳۷۸)، *نوشته‌های مانی و مانویان*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۶)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: هما.

Abrams, M. H. (2009), *A Glossary of Literary Terms*, Geoffrey Galt Harpham.

Asana, Jamasp (1897), *Pahlavi Texts*, Bombay.

Boyce, M. (1952), "Some Parthian Abecedarian Hymns", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies (Studies Presented to Valdimir Minorsky by His Colleagues and Friends)*, vol. 14, no. 3.

Boyce, M. (1954), *The Manichean Hymn-Cycles in Parthian*, London.

- Boyce, M. (1975), *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica, vol. 9, Tehran-Liege.
- Cuddon, J. A. (2013), *A Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*, Wiley-Blackwell.
- de Menasce, J. P. (1973), *Le Troisième Livre du Dēnkart*, Paris.
- Gershevich, Ilya (1967), *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gonda, J. (1959), *Stylistic Repetition in the Veda*, Amsterdam: N. V. Noord. Hollandsche Uitgevers Maatschappij.
- Humbach, Helmut (1991), *The Gāthās of the Zoroasterian and the Other Old Avestan Texts*, Heidelberg.
- Kent, Ronald G. (1953), *Old Persian*, American Oriental Society.
- Shipley, Joseph T. (1953), *Dictionary of World Literature*, New York: Philosophical Library.
- Tafazzoli, Ahmad (1972), “Andarz ī Wehžād ī Farrox Pērōz Containing a Pahlavi Poem in Praise of Wisdom”, *Studia Iranica*, vol. 1, Tome 1, Fascicule 2.
- Watkins, Calvert (1995), *How to Kill a Dragon: Aspects of Indo-European Poetics*, Oxford: Oxford University Press.
- West, M. L. (2007), *Indo-European Poetry and Myth*, Oxford: Oxford University Press.